

پیش‌خوان

«باستان‌گرایی در دوره پهلوی، با تأکید بر جشن‌های ۲۵۰۰ ساله» در آیینۀ یک پژوهش

یادآوری

«داستان‌های هزار و یک شب»

محمد رضا کائینی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، باستان‌گرایی در دوره پهلوی را با تأکید بر جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و پیر مینای اسناد، مورد بررسی قرار داده است. این پژوهش

توسط صغری عامری انجام شده و مرکز اسناد

انقلاب اسلامی، آن را روانه بازار نشر ساخته است. تازنمای ناشر در اشارت‌تی کوتاه، در باب موضوع این کتاب آورده است: «فرخان که با حمایت انگلیس‌ها در ایران به قدرت رسیده بود، پس از تثبیت پایه‌های قدرت‌ش، با رویکرد غرب‌گرایانه به اقداماتی دست زد. از جمله مصادیق سیاست‌های غرب‌گرایانه وی، ترویج تجدد غربی و مبارزه خشن با سنت‌ها و فرهنگ اصیل ایرانی بود. در این عرصه با احیای ایران باستان، دوران اسلامی مورد بی‌مهری قرار گرفت و با اقداماتی همچون کشف حجاب و کشتار مسجد گوهر شاد، به اوج خود رسید. باستان‌گرایی بعد از جنگ‌های روسیه علیه ایران، توسط برخی روشنفکران غرب‌گرای چون آخوندزاده و دیگران برای مقابله با دین اسلام مطرح گردید، چراکه عامل عقب ماندگی ایران را دین اسلام می‌دانستند. این تفکر در دوره رضا شاه شدت گرفت و همین بستری شد تا در دوره محمدرضا پهلوی، مبدأ تاریخ هجری شمسی به شاهنشاهی تغییر کرده و باستان‌گرایی به اوج خود برسد. برگزاری جشن‌های پرهزینه ۲ هزارو ۵۰۰ ساله، از جمله اقدامات مهم رژیم پهلوی برای نشان دادن تمایلات باستان‌گرایی غیر اسلامی بود که با برنامه‌ریزی گسترده و مشارکت صاحب‌نظران غربی به اجرا درآمد. این جشن‌های تجملاتی در حالی برگزار می‌شد که در اکثر مناطق ایران فقر

حیات‌وی را بازخوانی کرده‌است و صدالبته از زیبایی کار در او، مجالی موسع می‌طلبد که عمدتاً از نظر این صفحه دور نبوده است. امید آتکده مفید آید.

■■■■

شاه در سال آخر، نمی‌توانست مسئله‌ای را حل کند!

بسا کسان که پهلوی دوم را در اوایلین سالیان حیات دیده‌اند، وی را فاقد قدرت تصمیم‌گیری و حل مسائل دانسته‌اند. شاید از این رهگذر بتوان علت رفتارهای فاقد منطقی شاه، در آخرین ماه‌های حضور در ایران را دریافت. این حقیقتی است که مورد اذعان محمدهمیدی سمعی یکی از رؤسای بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه، در دوران سلطنت وی قرار گرفته است. او در گفت‌و شنود با واحد تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد، چنین آورده است:

«مسئله نهادسازی در ذهن شاه‌ظاهرآ بوده و لاقابل در

این مورد خاص، فکرش بیشتر روی مسئله جانشینی بود. خیلی راجع به پسرش صریح‌الست و در واقع اینجا خیلی بی‌برحمانه می‌گوید، علناً می‌گوید: من اصلاً نمی‌دانم که این [اولیعهد] واقعاً می‌تواند دلش می‌خواهد که سلطنت بکند یا نه؟ بنابراین ممکن است اصلاً آن شخصیت و اراده را نداشته باشد، برای این کار. بنابراین باید یک امکانات و سازمان‌هایی وجود داشته باشد در مملکت که جانشینی به طور اتوماتیک و آرام انجام بگیرد... یا جای دیگری می‌گوید: در صورتی که ما هم نباشیم که راهنمایی و هدایت بکنیم، این کار جانشینی بدون دردسر انجام بشود... شاه این سال آخر، نمی‌توانست مسئله‌ای را حل کند، نمی‌توانست تصمیمی بگیرد.

مثلاً شاه ابا داشت، از اینکه به ارتش دستور بدهد من به جرت می‌گویم این را. من فکر نمی‌کنم که در دربارش خود آلوده است. دسته مخالف که در واقع تر کببسی از قاطبه اجتماع است، روی ملاحظات عدیده، اصولاً برداشت‌های دولتی‌ و از جمله تصمیم به برگزاری جشن‌ها را با دیدنی مخالف و نهایت بی‌تفاوت برانداز می‌کنند. این دسته که اکثرآ در شرایط زستی نامناسب نیز بسر می‌برد، متأسفانه از جهت برخورد مستقیم با پسا‌های تبعیضات، احساسات و ندانم‌ کاری مصادد امور، وضع بد خیابان‌ها و کوچ‌های جنوب شهر تهران، سرعت

در مرمت بعضی مسیرهای معین بدون توجه به میزان هزینه آنها و همچنین تأثیر پذیری غیر مستقیم از تبلیغات مسموم، در قبال کلیه تظاهرات دستگاه‌های مسئول، حالتی بهانه‌جو و در واقع مریض‌گونه دارند. کار مردان، اصناف و پیشه‌وران، کارگران، معلمین، روحانیون قشری مسلک و دانشجویان کم بضاعت، اجزای خاص این طبقه هستند. روزنامه لوموند با آندوه‌بار خواندن جشن‌های ۲ هزار و ۵۰۰ ساله برای مردم ایران نوشت: به یقین این اجتماع که از لحاظ زرق و برق داستان‌های هزار و یک شب را به خاطر می‌آورد، برای همه‌کس فرخ‌بخش نبود. این جشن‌های سلطنتی، برای مردم ایران غم‌انگیز و آندوه‌بار بود. در جریان تدارک و انجام آنها، صدها میلیون دلار از حاصل دسترنج مردم میهن بر باد رفت و خود مردم در معرض چنان سنگری‌هایی واقع شدند که تصور آن هم دشوار است. وقتی رژیم‌های استبدادی جشن می‌گیرند، حاصل آن برای مردم جز این نیست...»

یابان پهلوی دوم، به مثابه آنچه در انتظار حکام وابسته است



۱۳ آبان ۱۳۵۶، شاه در سفر به امریکا در محل سفید.

اردشیر زاهدی: «هواپیمای حامل اعلیحضرت در نیویورک، در یک فرودگاه دورافتاده و متروک نظامی، به نام پایگاه لادر دیل فرود آمد که حالا از آن برای نشستن و برخاستن هواپیماهای کشاورزی سمپاشی استفاده می‌کنند!»

فرودگاه یک مأمور گمرک و یک مأمور اداره کشاورزی امریکا به سرانجام آمدند، تا مطمئن شوند کالای قاچاق یا گل و گیاه و نباتات دیگر همراه نداریم! بر خورد آنها بسیار زشت بود و حتی بلااستثنا ما را تفتیش بدنی کردند!...»

■ **سرانجام شاه در کنار فراعنه مُردا**
انتشار خبر مرگ پهلوی دوم در ایران اما، شادی عمومی را در پی داشت. مردمی که پس از سال‌ها وابستگی و سرکوبگری شاه، در بچه‌ای برای تنفس یافته بودند، پایان او را موسمی نیک تلقی کرده و به شادی پرداختند. آنچه در پی‌می‌آید، پسرهای از واکنش‌های داخلی به ایسن روپوداد تاریخی است:

«خبرگزاری آسوشیتد پرس که خبر در گذشت

آخرین شاه ایران را مخابره کرده بود، ناباوری محمود هاشمی از سخنگویان وزارت امور خارجه ایران را نیز منعکس کرد که گفته بود: ما از قاهره تأیید رسمی دریافت کرده‌ایم که شاه مرده است، ولی باید عکس جسد او را ببینیم تا واقعاً باور کنیم... با این وجود اما خبرگزاری پارس، نخستین رسانه ایرانی بود که این خبر را با چنین عبارتی به گوش انقلابیون رساند: محمدرضا پهلوی شاه شاهان و فرعون زمان، به هلاکت رسید و تاریخ را بنگر که چگونه تکرار می‌شود، فرعونی در کنار فراعنه مصر و در پناه سادات. شاه خائن جان می‌سپارد و چه بی‌ابرو و سوا و بیچاره و اوره...! این خبرگزاری در ادامه جسد محمدرضا پهلوی را سمبل طاغوت دانست و برای انتقال آن به ایران به عنوان نمادی از سال‌ها شکنجه و ظلم اظهار امیدواری کرد و گزارش خود را با این جملات به پایان رساند: و چه گویاست کلام الهی که بسیاری از مردم از آیات ما غافل‌اند و اینها کسانی‌ست جز فراعنه زمان چون: کارتر، سادات، بگین و صدام نیستند که از این گونه مرگ‌های سیاه عبرت نمی‌گیرند. خبرگزاری پارس هلاکت شاه خائن در عید بزرگ نیمه رمضان را، به همه هموطنان عزیز تبریک می‌گوید. اطلاعات، نخستین روزنامه ایرانی بود که در شماره‌ای ویژه در عصر روز پنجم مرداد ۱۳۵۹، با فونت درشت خبر داد: شاه مُرد و در گزارش خود نوشت: با شنیدن این خبر بلافاصله در میان شور و شادی کارکنان و کارگران مؤسسه، اقدام به چاپ فوق‌العاده روزنامه نمودیم و این خبر را در اولین لحظات ممکن، به طور رایگان در اختیار مردم قرار دادیم. همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، این خبر شور ژانداووصفی در مردم ایجاد کرد، به طوری که تومبیل‌ها در سطح شهر چراغ‌های خود را روشن نموده و با به صدا درآوردن بوق‌های خود، در این شادی ملی شرکت کردند...»

■ **داری‌های پنهان و پیدای شاه**
در سالهایی اخیر فرزند و همسر شاه مخلوع، آمارهای باورناپذیر از میزان ثروت وی اعلام می‌کنند که کمتر کسی آنها را جدی می‌گیرد، به ویژه جماعتی که با اسناد تاریخی انس دارند. با محاسبات ابتدایی از آنچه پهلوی دوم در بانک‌های خارجی از پدر به ارث برده بود، علاوه بر سرمایه‌گذاری‌هایش در پروژه‌های کلان اروپایی و همچنین خرید گسترده املاک در کشورهای گوناگون، خروج گسترده جواهرات و عتیقه‌جات در پایان سلطنت، این آمار مطابقه آمیز می‌نماید. احمد علی مسعود انصاری از بستگان نزدیک فرح دبیبا، در گفت‌وگو با نامزای مرکز اسناد انقلاب اسلامی، در باره میزان واقعی ثروت شاه می‌گوید:

«ثروت شاه به هنگام خروج از کشور، چهار قسمت بود: اولین بخش از آن ثروت، مبلغ ۶۲ میلیون دلار بود که از زمانی که شاه زنده بود، قسمتی از آن را خرج کرد و ۵۰ میلیون دلار با کمتز باقی ماند که رضا، فرح و علیرضا هر کدام ۲۰ درصد، لیلو و فرح‌ناز هر کدام ۱۵ درصد، شهناز هشت‌درصد و مهناز نود یک (دختر اردشیر زاهدی) در درصد از این پول رارث بردند. قسمت دوم ثروت خاندان پهلوی که کمتر ظاهر است، مستغلات این خاندان است که باز یک مقداری از آن دیده می‌شود و مقداری از آن پنهان است؛ به عنوان نمونه ویلای سور تا در سوئیس که فروختند و پولش را تقسیم کردند، جزو آن ۶۲ میلیون دلاری که ادعا می‌کنند نیست. همچنین املاک آنها در خارج از کشور و در تمام نقاط دنیا، پراکنده است و البته بیشتر زمین‌هایی است که این خاندان در اسپانیا دارند، به دلیل ارزش میلیاردی که دارند، نمی‌شود نادیده گرفت. قسمت سوم جواهراتی است که خاندان پهلوی از ایران بیرون آوردند. آنطور که شنیدم، قسمتی از این جواهرات را در چهار صندوق بزرگ، خانم فریده دبیبا و آقای شهبازی در بانک‌های سوئیس گذاشتند. قسمت چهارم هم که میلیاردر دلاری است، قضیه ترانستی است که شاه درست کرده بود. من رقم ۲۰ میلیارد ۲۲ میلیارد شنیدم، ولی این رقمی نیست که خود دیده باشم. در جواب اینکه چرا این تراست هنوز تقسیم نشده است؟ باید گفت: این پول به کسی از خاندان می‌رسد که به پادشاهی ایران برسد و اگر این خاندان ادعای خودشان را از سلطنت ایران پس بگیرند، به صورتی بین آنها تقسیم می‌شود...»

■ **داری‌های پنهان و پیدای شاه**
در سالهایی اخیر فرزند و همسر شاه مخلوع، آمارهای باورناپذیر از میزان ثروت وی اعلام می‌کنند که کمتر کسی آنها را جدی می‌گیرد، به ویژه جماعتی که با اسناد تاریخی انس دارند. با محاسبات ابتدایی از آنچه پهلوی دوم در بانک‌های خارجی از پدر به ارث برده بود، علاوه بر سرمایه‌گذاری‌هایش در پروژه‌های کلان اروپایی و همچنین خرید گسترده املاک در کشورهای گوناگون، خروج گسترده جواهرات و عتیقه‌جات در پایان سلطنت، این آمار مطابقه آمیز می‌نماید. احمد علی مسعود انصاری از بستگان نزدیک فرح دبیبا، در گفت‌وگو با نامزای مرکز اسناد انقلاب اسلامی، در باره میزان واقعی ثروت شاه می‌گوید:

«ثروت شاه به هنگام خروج از کشور، چهار قسمت بود: اولین بخش از آن ثروت، مبلغ ۶۲ میلیون دلار بود که از زمانی که شاه زنده بود، قسمتی از آن را خرج کرد و ۵۰ میلیون دلار با کمتز باقی ماند که رضا، فرح و علیرضا هر کدام ۲۰ درصد، لیلو و فرح‌ناز هر کدام ۱۵ درصد، شهناز هشت‌درصد و مهناز نود یک (دختر اردشیر زاهدی) در درصد از این پول رارث بردند. قسمت دوم ثروت خاندان پهلوی که کمتر ظاهر است، مستغلات این خاندان است که باز یک مقداری از آن دیده می‌شود و مقداری از آن پنهان است؛ به عنوان نمونه ویلای سور تا در سوئیس که فروختند و پولش را تقسیم کردند، جزو آن ۶۲ میلیون دلاری که ادعا می‌کنند نیست. همچنین املاک آنها در خارج از کشور و در تمام نقاط دنیا، پراکنده است و البته بیشتر زمین‌هایی است که این خاندان در اسپانیا دارند، به دلیل ارزش میلیاردی که دارند، نمی‌شود نادیده گرفت. قسمت سوم جواهراتی است که خاندان پهلوی از ایران بیرون آوردند. آنطور که شنیدم، قسمتی از این جواهرات را در چهار صندوق بزرگ، خانم فریده دبیبا و آقای شهبازی در بانک‌های سوئیس گذاشتند. قسمت چهارم هم که میلیاردر دلاری است، قضیه ترانستی است که شاه درست کرده بود. من رقم ۲۰ میلیارد ۲۲ میلیارد شنیدم، ولی این رقمی نیست که خود دیده باشم. در جواب اینکه چرا این تراست هنوز تقسیم نشده است؟ باید گفت: این پول به کسی از خاندان می‌رسد که به پادشاهی ایران برسد و اگر این خاندان ادعای خودشان را از سلطنت ایران پس بگیرند، به صورتی بین آنها تقسیم می‌شود...»

■ **در ساختمان بیماراران روانی، در بیمارستان نظامی**
فرح دبیبا همسر شاه نیز که در خاطرات خویش حاضر نیست در باب خوش خدمتی‌های پهلوی دوم به امریکا و پاداشی که آنان به وی دادند، تمّ پس ندهد، در موضعی از «کهن دیارا»، ناچار از اعتراف به واقیعتی تاریخی و ماندگار می‌شود: امریکایی‌ها پس از مرحله اول معالجه شاه در نیویورک، او را به ساختمان بیماراران روانی در بیمارستانی نظامی فرستادند، در شرایطی که او اجازه باز کردن پنجره اتاق خویش را نیز نداشته است:

«به محض پیاده شدن از هواپیما، بدون کلمه‌ای توضیح و خوشامد، ما را به درون آمبولانس نشاندند و آمبولانس با چنان سرعتی و خشونتی به حرکت درآمد که چند بار به این طرف و آنطرف پرتاب شدید! بیچاره خانم پرنیبا که با ما بود، سرش به‌شدت به گوشه‌ای از سقف آمبولانس خورد بالاخره تومبیل ایستاد. یکر نفر در را

تاریخ

۸۸۴۹۸۴۳۷



یابان پهلوی دوم، به مثابه آنچه در انتظار حکام وابسته است

«دیوید نیوسام» در بیمارستان روانی‌ها در امریکا!

شاه] مهم بود، خب یک کسی را لاقبل آن موقع لت و پاری می‌زد تو گوش علم که تو که خوری! من فرمانده کل قوا هستم تو چرا رفتی؟ همچنین کاری که نکرد. پس حداقل اینکه آن کار را قبول داشت و تأیید کرد. قصد حرفم این است که من باورم نمی‌آید که شاه خودداری می‌کرد از اینکه این شورورا قلع و قمع بکنند. ولی نمی‌توانست تصمیم بگیرد، نمی‌توانست. حالا به علت بیماری‌اش بود – که ما نمی‌دانستیم بیمار است – یا لاقبل آن تعغی است که اغلب آنروزها می‌گویند، در کاراکترش همیشه بوده. از آقای انتونئی پارسونز بگیرم... از آقای سر دنیس رایت بگیر، دیگران که می‌گویند مثلاً این [شاه] آدمی بوده که اگر زور نبود، هیچ کاری نمی‌توانست بکند...»

«تکیده و پریشان حال، بدون برنامه‌ای برای آینده»

واقیعتی که در بخش پیشین بدان اشارت رفت، مورد اذعان مرآودان شاه در «سفر مرگ» نیز قرار گرفته است. او که دروازه‌های امریکا را به روی خوش بسته می‌دید، در شرایط بیماری از کشوری به کشور دیگر در رفت‌وآمد بود و بارها مورد تحقیر و توهین دوستان سابق خویش قرار گرفت؛ نمونه‌باز این افراد فرستاده رژیم امریکا بود که در مراکش با شاه دیدار کرد و او را «تکیده و پریشان حال، بدون برنامه‌ای برای آینده» دانست. نویسنده کتاب تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)، در این باره می‌نوسد:

«روز ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ محمدرضا شاه و همراهان، با هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ به سوی مصر پرواز کردند و حدود سه ساعت بعد، به آسوان رسیدند. شاه و همراهان، شش روز در آسوان بودند. در این مدت شاه و فرح، بیشتر اوقات را با سادات و همسر او گذراندند. از جزایر رودخانه عظیم نیل و همچنین از محله‌ای تاریخی آن منطقه، بازدید کردند. شاه قرار بود از مصر، مستقیماً به امریکا پرواز کند، ولی پیش از عزیمت به دعوت سلطان حسن پادشاه مراکش، راهی مراکش شد. امریکایی‌ها می‌گویند هنگام توقف شاه در مصر، با او تماس نداشتند و شاه حتی درباره برنامه سفرش به مراکش، با آنها مشورت نکرد. در واشینگتن پرزیدنت کارتر، عزیمت شاه را از ایران به نشانه پایان سلطنت او دانست. بررسی اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد، حتی قبل از اینکه شاه از ایران خارج شود، دولت کارتر به‌رغم دعوتی که به عمل آورده بود، مایل به ورود او به امریکا نبود و تحولات



محمدرضا پهلوی و خانواده‌اش، در دوران آوارگی پس از پیروزی انقلاب اسلامی

۹ جوان

روزنامه جوان | شماره ۶۸۱۲

باز کرد و ما توانستیم پناهگاه جدیدمان را ببینیم؛ ساختمان بیماران روانی، در بیمارستان نظامی. پادشاه را در اطاقی جای دادند که جلوی پنجره‌هایش دیوار کشیده شده بود. مرا در اطاق چوبی که درش فقط از بیرون باز و بسته می‌شد و دستگیره نداشت و بر سقشش یک دستگاه ضبط صدا قرار داشت، جای دادند. مردان سفیدپوشی که مواظب ما بودند، کمترین توضیحی به ما نمی‌دادند. من که دچار حالت خفگی شده بودم، با سرعت برای باز کردن به طرف پنجره رفتم، اما یک پرستار با سر به من اشاره کرد که حق دست زدن به پنجره را ندارم! دیوانه شده بودم و باورم نمی‌شد...»

■ **و سرانجام شاه در کنار فراعنه مُردا**
انتشار خبر مرگ پهلوی دوم در ایران اما، شادی عمومی را در پی داشت. مردمی که پس از سال‌ها وابستگی و سرکوبگری شاه، در بچه‌ای برای تنفس یافته بودند، پایان او را موسمی نیک تلقی کرده و به شادی پرداختند. آنچه در پی‌می‌آید، پسرهای از واکنش‌های داخلی به ایسن روپوداد تاریخی است:

«خبرگزاری آسوشیتد پرس که خبر در گذشت

آخرین شاه ایران را مخابره کرده بود، ناباوری محمود هاشمی از سخنگویان وزارت امور خارجه ایران را نیز منعکس کرد که گفته بود: ما از قاهره تأیید رسمی دریافت کرده‌ایم که شاه مرده است، ولی باید عکس جسد او را ببینیم تا واقعاً باور کنیم... با این وجود اما خبرگزاری پارس، نخستین رسانه ایرانی بود که این خبر را با چنین عبارتی به گوش انقلابیون رساند: محمدرضا پهلوی شاه شاهان و فرعون زمان، به هلاکت رسید و تاریخ را بنگر که چگونه تکرار می‌شود، فرعونی در کنار فراعنه مصر و در پناه سادات. شاه خائن جان می‌سپارد و چه بی‌ابرو و سوا و بیچاره و اوره...! این خبرگزاری در ادامه جسد محمدرضا پهلوی را سمبل طاغوت دانست و برای انتقال آن به ایران به عنوان نمادی از سال‌ها شکنجه و ظلم اظهار امیدواری کرد و گزارش خود را با این جملات به پایان رساند: و چه گویاست کلام الهی که بسیاری از مردم از آیات ما غافل‌اند و اینها کسانی‌ست جز فراعنه زمان چون: کارتر، سادات، بگین و صدام نیستند که از این گونه مرگ‌های سیاه عبرت نمی‌گیرند. خبرگزاری پارس هلاکت شاه خائن در عید بزرگ نیمه رمضان را، به همه هموطنان عزیز تبریک می‌گوید. اطلاعات، نخستین روزنامه ایرانی بود که در شماره‌ای ویژه در عصر روز پنجم مرداد ۱۳۵۹، با فونت درشت خبر داد: شاه مُرد و در گزارش خود نوشت: با شنیدن این خبر بلافاصله در میان شور و شادی کارکنان و کارگران مؤسسه، اقدام به چاپ فوق‌العاده روزنامه نمودیم و این خبر را در اولین لحظات ممکن، به طور رایگان در اختیار مردم قرار دادیم. همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، این خبر شور ژانداووصفی در مردم ایجاد کرد، به طوری که تومبیل‌ها در سطح شهر چراغ‌های خود را روشن نموده و با به صدا درآوردن بوق‌های خود، در این شادی ملی شرکت کردند...»

■ **داری‌های پنهان و پیدای شاه**
در سالهایی اخیر فرزند و همسر شاه مخلوع، آمارهای باورناپذیر از میزان ثروت وی اعلام می‌کنند که کمتر کسی آنها را جدی می‌گیرد، به ویژه جماعتی که با اسناد تاریخی انس دارند. با محاسبات ابتدایی از آنچه پهلوی دوم در بانک‌های خارجی از پدر به ارث برده بود، علاوه بر سرمایه‌گذاری‌هایش در پروژه‌های کلان اروپایی و همچنین خرید گسترده املاک در کشورهای گوناگون، خروج گسترده جواهرات و عتیقه‌جات در پایان سلطنت، این آمار مطابقه آمیز می‌نماید. احمد علی مسعود انصاری از بستگان نزدیک فرح دبیبا، در گفت‌وگو با نامزای مرکز اسناد انقلاب اسلامی، در باره میزان واقعی ثروت شاه می‌گوید:

«ثروت شاه به هنگام خروج از کشور، چهار قسمت بود: اولین بخش از آن ثروت، مبلغ ۶۲ میلیون دلار بود که از زمانی که شاه زنده بود، قسمتی از آن را خرج کرد و ۵۰ میلیون دلار با کمتز باقی ماند که رضا، فرح و علیرضا هر کدام ۲۰ درصد، لیلو و فرح‌ناز هر کدام ۱۵ درصد، شهناز هشت‌درصد و مهناز نود یک (دختر اردشیر زاهدی) در درصد از این پول رارث بردند. قسمت دوم ثروت خاندان پهلوی که کمتر ظاهر است، مستغلات این خاندان است که باز یک مقداری از آن دیده می‌شود و مقداری از آن پنهان است؛ به عنوان نمونه ویلای سور تا در سوئیس که فروختند و پولش را تقسیم کردند، جزو آن ۶۲ میلیون دلاری که ادعا می‌کنند نیست. همچنین املاک آنها در خارج از کشور و در تمام نقاط دنیا، پراکنده است و البته بیشتر زمین‌هایی است که این خاندان در اسپانیا دارند، به دلیل ارزش میلیاردی که دارند، نمی‌شود نادیده گرفت. قسمت سوم جواهراتی است که خاندان پهلوی از ایران بیرون آوردند. آنطور که شنیدم، قسمتی از این جواهرات را در چهار صندوق بزرگ، خانم فریده دبیبا و آقای شهبازی در بانک‌های سوئیس گذاشتند. قسمت چهارم هم که میلیاردر دلاری است، قضیه ترانستی است که شاه درست کرده بود. من رقم ۲۰ میلیارد ۲۲ میلیارد شنیدم، ولی این رقمی نیست که خود دیده باشم. در جواب اینکه چرا این تراست هنوز تقسیم نشده است؟ باید گفت: این پول به کسی از خاندان می‌رسد که به پادشاهی ایران برسد و اگر این خاندان ادعای خودشان را از سلطنت ایران پس بگیرند، به صورتی بین آنها تقسیم می‌شود...»